

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

بنام خدا

با تحیت و ثنا جانب قوام‌الدین ثابتیان سن ۷۴ سال شغل نجار به آدرس ساری بلوار پاسداران نرسیده به کوی شهید قربانی به حضورتان معروض میدارم به مدت ۷ ماه در سال ۱۳۹۴ ماه خرداد و تیر در سال ۱۳۹۵ و حال از تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۹۵ برای بار سوم محل کسب و کارم که تنها ممر معاش خانواده من است بوسیله مأمورین اداره محترم اماکن ساری بدون اطلاع و حضور [این] جانب پلمپ شده است علت آن برنتابیدن دین و آئین من است چون بهائی هستم و بنا به اعتقادم ۹ روز در طول سال به مناسبت‌های مختلف کار بر من حرام شده و بالطبع کرکره مغازه پائین است و این ایام معدود از آغاز این آئین رسم و ره دیرین بوده و تازگی ندارد و این تعطیلی محل کار از ۱۵ روز مجوزیکه قوانین صنفی برای صاحبان مشاغل غیرحساس در نظر گرفته است استفاده میشود اداره محترم اماکن در قبال گشودن مغازه تعهدی پیش رو قرار میدهد که اساساً مغایر قوانین صنفی قانون اساسی حقوق بشری و حق شهروندیست بحقیقت سلب تمامی آزادی و اختیار. سرور گرانقدر و یا سروران عالی‌مقام شجره حیات ما به اعقاب و اسلافی پیوسته است که از ازل در این سرزمین مقدس زندگی کردند زحمت کشیدند خدمت نمودند و نهایتاً به ملکوت راجع شدند حال نوبت به من و شما رسید از این همزمانی و همراهی چه صدا و ندائی طنین انداخته است و چه توشه‌ای و چه هدیه‌ای در طبق اخلاص نهاده‌ایم تا در محضر پر انوار پروردگار عالمیان تقدیم داریم. شاعر گرانقدر بهائی چه زیبا سروده است.

ایها الناس ما همه بشریم

بنده یک خدای دادگریم

خواهران و برادران همیم

چون ز یک مادر ز یک پدریم.

شعر زیبای شاعر شیراز در طاق و راق سازمان ملل متحد روشنی بخش دیده‌گان فریختگان و بزرگان عالم است بنی‌آدم... .

۳۸ سنه می‌گذرد بلائی نبود که به جامعه بهائی وارد نشود از جمله خانواده ما در همین قریه [ناخوانا] واقع در بلوار کشاورز ساری عده‌ای بعد از ماهها زخم زهر درد و رنج پدر و مادر همسرم که هر دو مریض بودند با یک فرزند محجور ۳۰ ساله و دیگر فرزندان در نیمه های شب بهمین ۱۳۵۷ مورد حمله قرار میدهند دیوار و دروازه را به داخل خراب میکنند و ناسزاگوین سمت خانه میروند آن مظلومان از دیوار پستی به زحمت خود را به باغ همسایه میرسانند و پای پیاده از بی‌راهه خود را به منزل بنده میرسانند ساعت ۳ بعد نیمه شب را نشان میداد زنگ منزل بصدا درآمد درب را باز کردیم اسیرانی را دیدیم که چشم روزگار کمتر دیده است تن بی تن‌پوش پای برهنه در گل و لای با دو باران چشم اشکبار و دلریش خون بار چه محشری برپا شد جز محبوب یکتا کسی آگاه نیست اساس به یغما رفت خانه ویرانه شد وسیله نقلیه به مهیب نار سپرده شد. ماجرای قریه ایول در یکصد کیلومتری ساری زادگاه جانب از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ بلائی نبود که اهالی محل بر سر بهائیان محل از جمله پدر و مادر بنده وارد نیاورده باشند ۷ تیرماه ۱۳۶۲ آخرین روز زندگی آنان در وطن مألوف بود همه را با ضرب چوب و چماق از خانه و کاشانه آواره نمودند حتی پناه دادن آنان در منازل فرزندان و فامیلان به زعم بعضی جرم تلقی میشد و مستوجب حبس زخم زجر بود به همین بهانه دستگیر شدم و مدت ۶ ماه از دادگاه انقلاب و زندان در بند و زندان بودم اموال همگان بتاراج رفت خانه‌ها با بلدوزر و گریدر ویرانه شد - آمال و آرزوی تحصیلات عالی فرزندان به ناامیدی و حرمان تبدیل شد و آنها با حسرت کربت راهی غربت شدند و در همین راستا بار دیگر به بند و زندان گرفتار شدم. سروران محترم ما همه هم



وطنیم پاره جان و تن همیم نگذاریم دیگران درس حقوق بشر و شهروندی را بما بیاموزند منشور آن از هزاران سال گذشته در این سرزمین با اندیشه نیک نیاکان به یادگار مانده است و از بالای دستان بلندپایگان جهان از شرق به غرب و از غرب بشرق در سیر و زیارت است. چه پیش آمد که بر فرزندان و نوادگان آنان این گونه رفتار میشود خداوند علیم و خبیر ناظر اعمال ماست بیائیم جبران مافات کنیم دست در دست یکدیگر دهیم رنج دوری را به عیش دوستی تبدیل نمائیم و ایرانی سربلند و سرفراز به آیندگان و جهانیان هدیه کنیم. زیرا همه بار یک داریم و برگ یک شاخسار. رجا آنکه با توجه و عنایات آن مقام ارجمند و محترم باب بسته گشوده گردد و چراغ خاموش روشن شود البته دعای صبح و شام ما بدرقه راه خیرخواهانه شما باشد.

قوام‌الدین ثابتیان

[امضا]

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]